

بقلم : آقای سر تیب رشديه

از دفتر خاطرات

سپسالار و مسجد سپسالار

یکی از رجال مهم سیاسی و نظامی عهد ناصری حاج میرزا حسین خان سپسالار بود که دوبار ناصر الدین شاه را باروین برد از مأموریت‌های سیاسی اوسفارت ممتدی بود که در باب عالی اسلامبول داشت و باندازه‌ئی مورد توجه و طرف اطمینان سلطان عبدالحمید خان بود که غالباً برای مشاوره و مباحثات سیاسی با خان ترك خلوت داشت - وغالب صفات خوب در این مرد جمع بود وجودی بود بسیار مؤدب - خوش محضر - باهوش - سریع الانتقال ، مال اندیش ، سخی و بلند نظر انگلیسها هم باو علاقه فراوانی داشتند محبوبیتش پیش سلطان عبدالحمید خان بپایه‌ئی رسیده بود که هر وقت اراده میکرد بملاقات سلطان برود مجاز بود و احتیاج باستجازه نداشت .

سلطان عبدالحمید از پادشاهان سیاس و مقتدر و نسبت بغیر مسلمان تکبر و تبختر خاصی داشت چنانکه روزی وزیر امور خارجه گزارش داد که از جانب دولت اطریش و امپراطور فرانسوا ژوزف سفیری بیاب عالی آمده است و برای تقدیم اعتبار نامه منتظر اجازه است . اوجوابی نمیدهد - پس از شش ماه دولت اطریش سفیر دیگری باسلامبول فرستاده سفیر اولیرا احضار میکنند وزیر امور خارجه گزارش میدهد که سفیر جدید اطریش برای تقدیم اعتبارنامه اجازه میخواهد سلطان میگوید ماسفیر قبلی را که مرخص نکرده بودیم تلگراف کنید او بیاید اعتبارنامه خود را ارائه دهد و بسفارت دربار مامنصوب گردد و اگر میخواهد تعویض شود بمملکت خود بر گردد چنین هم شد از وزارت خارجه عثمانی تلگرافی بوین مخابره شد. آن سفیر باسلامبول

آمده اعتبار نامه اش را ارائه داده بعنوان سفیر اطریش شناخته شد سپس مرخص گردیده بوین بر گشت و سفیر دومی بسفارت معرفی گردید .

روزی در سلام عید اضحی که یکی از دو عید مهم و روز سلام رسمی خلیفه عثمانی بود حاجب دار (وزیر تشریفات) پرده را بلند میکند سلطان عبدالحمید وارد تالار سلام میشود می بیند سفیر انگلیس که سمت شیخ السفرائی آنروز را در دربار عثمانی داشت مقدم سفر ا ایستاده آماده عرض تبریک است و میرزا حسین خان در اواسط صف است.

سلطان عبدالحمید خطاب بمیرزا حسین خان میگوید : میرزا حسین خان مگر در قرآن نخوانده ای ولاتنخذوا لیهود والنصاری اولیاء - شیخ السفرای دربار من تو ای دست او را گرفته در اول صف قرار داده میگوید حالا که شیخ السفرا شدی حرفت را شروع کن .

در اوقاتی که میرزا حسین خان سفیر باب عالی بود عده بی از شیوخ عرب متحد شده در عراق مجاور سرحدات ایران فتنه بی برپا کرده بودند ناصر الدین شاه سپهسالار را موقه از اسلامبول احضار و مامور قلعه و قمع اعراب میکند آنهم با نیروئی بمدافعه آنها میپردازد - فتنه بالا کشیده قسمتی از شیوخ ساکن بلاد عثمانی هم بآنها پیوسته فتنه عظیمی برپا میکنند - سلطان عبدالحمید نیز وئی بآنجا گسیل داشته فرماندهی آنها را با اختیارات نام بسپهسالار واگذار میکند . سپهسالار هم با قابلیت فراوان خود خیلی زود فتنه را خاموش و متمر دین را منکوب و متجاسرین را مجازات کرده بزرگان شیوخ را وادار میکند که اظهار انقیاد کرده قرآنی را مهر کرده و ضامن میدهند .

پس از اینکه این واقعه را به نیروی تدبیر دفع میکند بصوب مأموریت خود که سفارت باب عالی بود حرکت میکند - ناصر الدین شاه یک شمشیر مرصع را با

فرمان لقب مشیر الدوله بوسیله سلطان عبدالحمید خان برای سپهسالار میفرستد - اوهم سپهسالار را احضار و در حضور وزرا و اعیان و امرای ارتش خود شمشیر و فرمان را باو تسلیم و لقب مشیر الدوله بی را تبریک میگوید اوهم از سر تجاهل یا تعمد میگوید بسیار خوشوقتم که فرمان مشیری را از دست مبارک خلیفه المسلمین دریافت کردم (رتبه مشیری عالیترین رتبه نظامی - عثمانیها بود مثل سپهسالار در ایران) فردای آن روز سلطان عبدالحمید خان با روی خوش فرمان مشیری را برای اوصار و اورا مورد مباحث قرار میدهد از این تاریخ او در شمار افسران عالی رتبه عثمانیها هم قرار گرفت .

روزی بسپهسالار خبر میرسد آرامنه که عداوت آنها با عثمانیها تاریخچه هادارد در فلان محل و فلان خانه خارج از اسلامبول کمیته‌ئی تشکیل و توطئه قتل خلیفه را دارند . سپهسالار فوراً یک کلاه دوزیرانی را بسفارت احضار و در همانجا منزل داده دستور میدهد با سرعت زیاد تعداد زیادی کلاه ایرانی تهیه کند و مراقبت کامل میکند که احدی از این عمل باخبر نشود چون کلاهها آماده شد - همینکه پاسی از شب گذشت بحضور خلیفه رسیده میگوید آرامنه در فلان محل برای قتل تو توطئه بی دارند . مقرر میشود اول آفتاب همه آنها را دستگیر و اعدام کنند سپهسالار میگوید اجازه فرمائید آرامنه ایران از قتل معاف باشند و ما همه را بایران میفرستیم و ملزم میکنیم که بمملکت شما پانگذارند سلطان قبول میکند و میپرسد آنها را از کجا بشناسیم جواب میدهد کلاه ایرانی در دنیا منحصر بفرد است هر کس کلاه ایرانی دارد ایرانی است سلطان خواه ناخواه میپذیرد .

سپهسالار هم شبانه مراتب را با اطلاع آرامنه میرساند و هر کلاهی را بقیمت هزار و دوهزار و سه هزار لیره و بیشتر میفروشد قبل از اینکه مأمورین خلیفه این محل را محاصره کنند کلاه ایرانی بسرعه بی از آنها رفته بود .

آنها را ایرانی شناخته بسفارت تحویل دادند و بقیه را اعدام کردند سفارت هم حسابش را با آنها تصفیه کرده علاوه بر کلاه کفشی هم برای آنها دوخت و همه را روانه ایران کرد - از آن پس کلاه گذاری در آمد هنگفت و مستمری سپهسالار شده مرتباً آرامنه‌یی که مورد سوء ظن دولت عثمانی قرار می‌گرفتند دست بدامن سفیر ایران شده با هزار لیره ترک‌جان خود را می‌خریدند و کلاهی بسر می‌گذاشتند و بجانب ایران حرکت می‌کردند.

از این پولها عمارت مجلس و مسجد سپهسالار طهران از روی نقشه مسجد ایاصوفیه ساخته شد.

علاقه‌ئی که ناصرالدین شاه بمین‌زا حسین‌خان داشت شاید بهیچ يك از وزرایش نداشت در ماتم او هم این قطعه را از سوز دل سروده است.

سپهسالار صد حیف از جهان رفت

نیاید باز چون تیر از کمان رفت

یکی شمشیر سر تا پای گوهر

زان دست خسروئی صاحبقران رفت

پی تاریخ سالش گفت ناصر

سپهسالار صد حیف از جهان رفت

تمنا و معذرت - در شماره (۴-۵) این مجله شرح یافته در شرح حال قآنی بقلم نگارنده این سطور بجای اعتضاد السلطنه شجاع السلطنه نوشته شده است لطفاً دارندگان این شماره این اشتباه را اصلاح فرمایند.